

# آیا اسطوره و افسانه،

رضارنگر

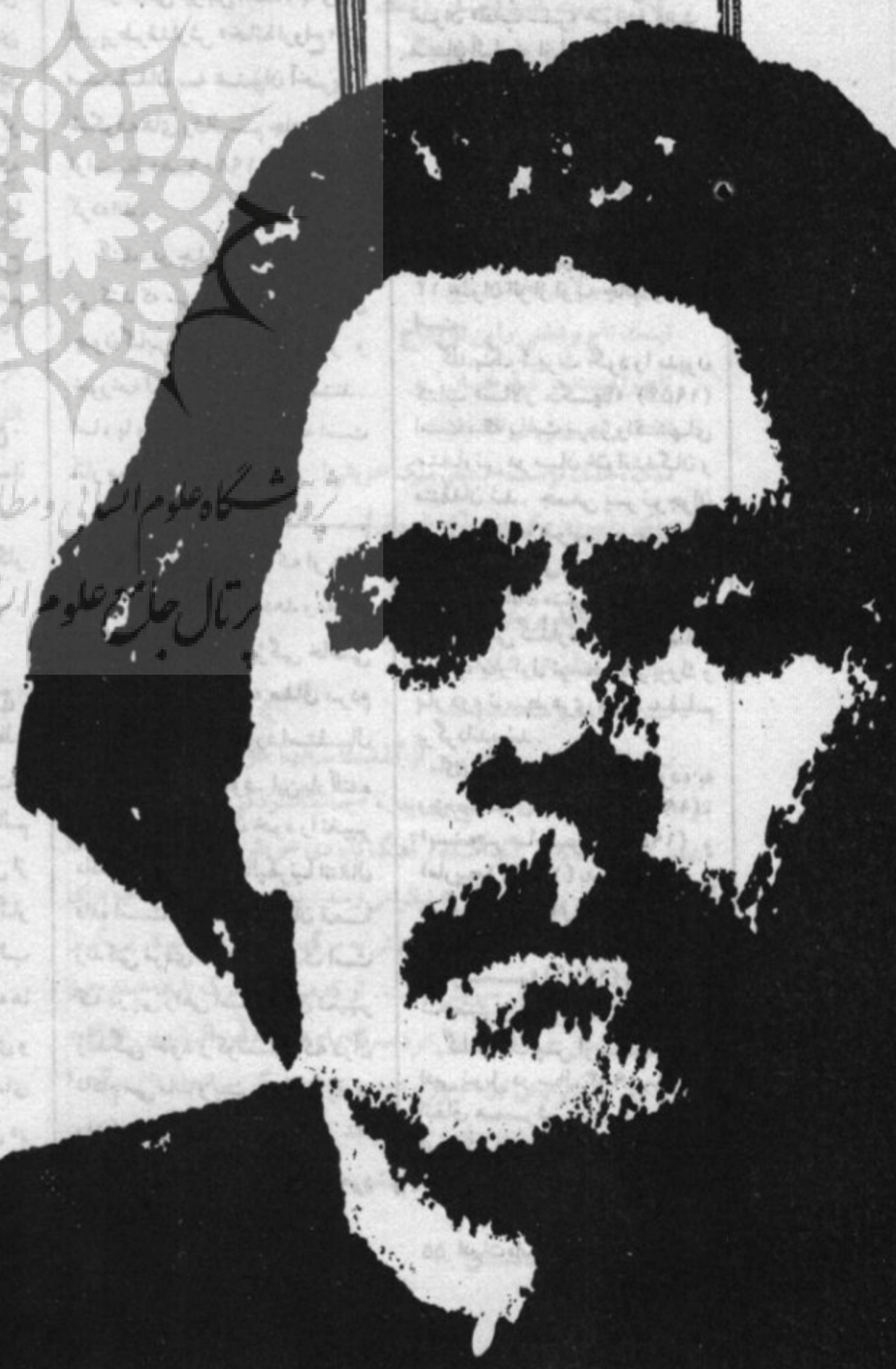
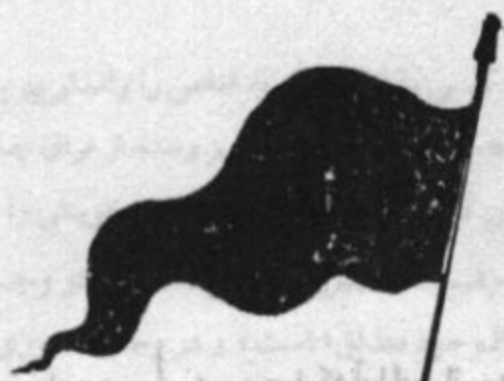
در بین علمای تعلیم و تربیت و اولیای امور پرورشی و تربیتی کودکان و نوجوانان، عده‌ای به این سوال جواب مثبت و عده‌ای دیگر پاسخ منفی داده‌اند؛ که صد البته، به خصوص از قرن معاصر میلادی، عده موافقان این موضوع در میان صاحب نظران غربی، رو به افزایش قابل توجهی گذاشته است. هر یک از گروه‌های موافق و مخالف نیز برای اثبات نظر خود دلایل و شواهدی ذکر می‌کنند که در جای خود قابل تأمل است.

## الف. موافقان

یکی از اساسی‌ترین و برجسته‌ترین مشخصات افسانه‌ها و اساطیر، جنبه قوی تخیلی آنهاست؛ به طوری که همین عامل، باعث تمایز اصلی این انواع خاص داستانی از سایر انواع ادبیات داستانی متداول و مشهور است. عمده اختلاف موافقان و مخالفان افسانه‌ها و اساطیر نیز از همین ویژگی این نوع خاص داستانی سرچشمه می‌گیرد. زیرا عوامل قوی تخیلی موجود در این قبیل داستانها، باعث برانگیخته شدن شدید تخیل شنونده یا خواننده آنها می‌شود. و بحث و اختلاف همیشه از آنجا آغاز می‌شود که آیا این مقدار انگیزش تخیل، و در این راستاهایی که در افسانه‌ها و اساطیر مطرح است، برای پرورش روانی و ذهنی خردسال، کودک و نوجوان مفید است یا مضر؟

موافقان بر این اعتقادند که این امر نه تنها مفید، که ضرور است، به اعتقاد برگسون، که به گفته م. لوفلر دلاشو، نخستین کسی است که نقش بیولوژیک تخیل را نمایان ساخته است، «خیالپردازی به طور کلی عکس العمل طبیعت در برابر قدرت محلل هوش است. دانایی سرچشمه رنج است، و انسان هوشمند می‌داند که مرگ و پوسیدگی پایان همه راههاست. تخیل، واکنش تدافعی طبیعت در قبال یأس یا آگاهی هوش از «اجتناب ناپذیری مرگ» است، و این عکس العمل آن قدر نیرومند است که در جهان عقل نیز تصاویر و مفاهیم پر قدرتی برای پیکار با نومیدی می‌آفریند. بدین گونه، در عالم دو گانه ما به اعتقاد برگسون، خیالپردازی در کنار غریزه شور و زندگی و رویاروی هوش، که در رأس واقعیت عمل می‌کند و بنابراین از وجوب مرگ آگاه است، جای دارد.»

یا به قول ژیلبر<sup>۲</sup> «در واقع انسان برای تغییر جهان دو وسیله در اختیار دارد: علم عینی، که دامنه تسخیرش بر طبیعت بیش از پیش گسترش می‌یابد، و تخیل ذهنی، که به وساطت شعر و اسطوره و مذاهب اسرار، جهان را با آرمان نوع بشر، که آرزوی



# برای کودکان و نوجوانان مفید و لازم است؟

خوشبختی است، سازگار می‌کند. «

اما عده‌ای نیز به این دلیل طرفدار افسانه و لزوم و فایده آن برای بچه‌هایند که معتقدند: «همه چیزهایی بزرگ و عالی که توسط انسان خلق می‌شود قبلاً در تخیل او شکل گرفته است.» زیرا از هر چه بگذریم بنای بسیاری از اختراعات و ابداعات، بر آرزوهای انسان برای دستیابی به کمال و سعادت و رفاه و آسایش بیشتر قرار دارد. به این ترتیب که نیازها، آرزوها را برانگیخته‌اند، و آرزوها به خیال انسان پرواز داده و اشیاء و ابزارها و شرایط آرمانی را در عالم خیال ساخته و شکل داده‌اند. و آن‌گاه که این آرزوها و عوالم زیبا و به ظاهر شگفت‌خوبی مرتبط با آنها، به بیان درآمده و گسترش یافته، ذهن دانشمندان و مبدعین را به خود مشغول داشته و نتیجتاً به خلق و اختراع ابداعات توسط آنان منجر شده است. همچنین، مگر اولین گام در پیدایش هر قانون یا فرمول و اصل علمی جدید - حتی در علوم تجربی -، پیش از هر چیز، یک «فرضیه» نبوده است؟ و مگر فرضیه‌ها جز در ذهنهای خلاق قادر به شکل‌گیری و پیدایش هستند؟! و مگر یک ذهن خلاق - جدا از سایر شرایط - به عنوان یک شرط اساسی، نیازمند پرورش تخیلی خود نیست؟

به قولی: «تخیل شعله‌فروزانی است که ناگهان در تاریکی جرقه می‌زند و می‌گذارد که شما ببینید.» و در بسیاری موارد، تخیل مگر چیست جز ادامه واقعیت! دیدن آنچه باید باشد یا می‌توانست باشد و نیست. پیش‌بینی و پیشگویی آنچه خواهد آمد!

و از این دید، دانشمندان، مخترعات، مکتشفان، مبدعان، نویسندگان و شاعران، تماماً آدم‌هایی تخیلی و پیشگو هستند.

«مادر نگران پسر بچه کوچکی که آرزو داشت فرزندش روزی دانشمند شود از انیشتین پرسید که چه نوع کتابهایی برای مطالعه به فرزندش بدهد. وی جواب داد: «افسانه‌های پریان.» مادر پرسید: «بسیار خوب، بعد چه؟» جواب انیشتین این بود: «افسانه‌های پریان. باز هم و پس از آن باز هم افسانه‌های پریان بیشتر.»<sup>۳</sup>

کورنلی چوکوفسکی، شاعر روسی، معتقد بوده است که «بدون تصورات شگفت‌انگیز افسانه‌ها، علم فیزیک و شیمی هر دو به حال رکود در می‌آمدند.»

ارزش افسانه‌ها در طی قرون توسط آثار کلاسیک به محک آزمایش زده شده است. افسانه‌ها فکر کودکان را پرورش داده،

در تقویت و غنی ساختن آن مؤثرند و به آن جهت می‌دهند. ما به نسلی از آفرینندگان و متفکران مهم در همه زمینه‌های فعالیت و پویایی احتیاج داریم.<sup>۴</sup>

و دیگری معتقد است: «تخیل برای یک ریاضیدان لازم است تا بتواند ساختهای جدید را بیافریند. بدون آن، او پیش نخواهد رفت و فقط در دایره‌ای به دور خود و افکار گذشته‌اش خواهد چرخید.»<sup>۵</sup>

ماکسیم گورکی، نویسنده روسی، می‌نویسد: «وظیفه ادبیات تنها منعکس کردن اتفاقات دور و بر ما نیست. ادبیات مسئولیت مهمتری دارد: ادبیات باید قدرت تجسم و حدس زدن و قوه کشف و نتیجه‌گیری کردن را به خواننده بیاموزد. به همین سبب ما به این نوع ادبیات اهمیت زیادی می‌دهیم - به افسانه‌ها، نوله‌های رمانتیک، تخیلات علمی، و به آن دست از کتابهایی که از «فردا» صحبت می‌کنند.»<sup>۶</sup>

«اعتراف می‌کنم که در جریان تکامل ذهنی من افسانه‌ها نقش مثبت فراوانی داشته‌اند؛ بخصوص هنگامی که آنها را از زبان مادر بزرگم یا قصه‌گویان دهکده می‌شنیدم.»<sup>۷</sup>

ماریا گریپه، نویسنده کتابهای کودکان و برنده جایزه آندرسن می‌گوید: «من در این عقیده راسخم که زندگی کردن در عالم تخیلات، زندگی کردن واقعی است، و هرگز بدون آن نخواهم توانست وظیفه خود را به عنوان یک انسان در جامعه بشری انجام دهم.»

تخیل راهمی است از زندگی و برای به دست آوردن دید مثبت نسبت به آن. بدون تخیل زنده هیچکس به بزرگسالی کامل نمی‌تواند برسد.<sup>۸</sup>

عالم خیال، لطیف و زیباست. غرقه شدن در این عالم، ولو برای دقایق و ساعاتی، می‌تواند به یکی از نیازهای درونی انسان که همان نیاز به زیبایی و تلطیف عاطفی است پاسخ دهد و با برآورده شدن این نیازها، او به یک لذت معنوی دست یابد.

عالم تخیلی افسانه‌ها، عالم مسائل فرا معمولی، برجسته بزرگ و با شکوه است. در آن، از واقعتهای پیش پا افتاده حقیر و معمولی و قید و بندهای به ظاهر عقلانی و منطقی و علمی، خبری نیست. در آن جهان، بسیاری چیزها و مسائل، در حد اعلا خود مطرح می‌شود. و این، به نوعی، می‌تواند ارضای فطرت کمالجویی در انسان باشد. زیرا از هر چه که بگذریم، برای هر انسان اغلب لحظاتی پیش می‌آید که به شدت از واقعیات



حقیر، زُخت و دست و پاگیری که او را احاطه کرده اند خسته، دلزده و بیزار می شود. در چنین لحظات، افسانه به او کمک می کند تا از آن عوالم بیرون آمده، تغییر ذائقه ای عاطفی و روانی پیدا کند. اما جدا از این تغییر ذائقه و لذت روحی، یکی دیگر از ویژگیهای افسانه ها هیجانهای شدیدی است که از مطالعه آنها به خواننده کم سن و سال دست می دهد. طفل در هنگام مطالعه دسته ای از این افسانه ها، دچار هول و ولا و ترس و نفرت و هیجان و شور و احساسات شدیدی می شود که ضربان قلب او را شدیدتر می کند و خون را با سرعتی بیشتر در رگهای وی به جریان می اندازد. با اتمام افسانه و خروج از آن حالات و هیجانها، سلسله اعصاب آزاد و رها می شود. و همین تفاوت حالت، خود منجر به ایجاد نوعی آرامش روانی و لذت روحی می شود.

همین ریشه دار بودن و بقای افسانه ها و اساطیر از دورترین زمانها تا اکنون نیز، آیا دلیلی بر این نکته ظریف نیست که افسانه ها به یک نیاز اساسی درونی انسانها - فارغ از فرهنگها و نژادها و عصرهایی که در آن می زیسته اند - پاسخ می گفته اند و می گویند؟

گفتم که توجه مجدد و شدید به اهمیت و لزوم افسانه ها، از خاصه های قرن معاصر میلادی و کشفها و نظریات جدیدی است که در این قرن، در روان شناسی و روان کاوی به وقوع پیوست و عرضه شد. یکی از طرفداران و مدافعان سرسخت افسانه ها و لزوم آنها برای کودکان، دکتر برونو بتلهایم، روان کاو مشهور آلمانی تبار ساکن آمریکا است. وی که در اصول پیر و مکتب فروید است، در کتاب مفصل خود، که ترجمه فارسی آن به نام «کاربردهای افسون» عرضه شده است، نظراتی در این زمینه دارد که سخت قابل تأمل و شنیدنی است.

او، که شاید نظریاتش در این زمینه از نظر بسیاری، از جمله، افراطی بنماید، اولاً مطلق افسانه های جن و پری عامیانه باقی مانده از گذشتگان را تأیید می کند و گفتن یا نوشتن آنها را برای بچه ها لازم و دارای اثرهای تربیتی و روانی بسیار عمیق و کارساز می داند و تقریباً به طور مطلق منکر وجود جنبه های بدآموز و زیانبخش در آنهاست. در ثانی، عدم استفاده از آنها را در این طریق، موجب زیانها و لطمه های شدید روانی و شخصیتی برای بچه ها، حتی در سنین بزرگسالی آنان می داند. از جمله مواردی که او روی آن تأکید می کند این است که، علت عمده گرایش عده ای در نوجوانی و جوانی به اعتیاد به مواد مخدر و ایمان آوردن به نجوم و جادو، این است که اینان خیلی زود مجبور شده اند واقعیت را «به شیوه بزرگسالان» ببینند. به بیان دیگر، در کودکی به اندازه کافی، افسانه های جن و پری نشنیده اند. زیرا یکی از مهمترین جلوه ها و آثار استعمال مواد مخدر - لاقط در آغاز اعتیاد به آن - بیرون بردن شخص از عالم زُخت و دست و پاگیر و خسته کننده واقعیت و وارد کردن وی به عوالم وهمی و غیر واقعی است. حال آنکه اگر در همان سنین

کودکی و نوجوانی، این نیاز به وسیله شنیدن افسانه های متعدد ارضا شده باشد، از این جهت، زمینه ای برای گرایش به مواد مخدر در شخص باقی نمی ماند.

بتلهایم که از معتقدان به اساطیری بودن جهان بینی و بینش انسان در دوره کودکی است، مدعی است: کودک به آنچه افسانه جن و پری می گوید اعتماد می کند، چرا که نقطه نظر آن درباره جهان، با نقطه نظر خود او منطبق است. و از آنجا که ما «در هر سنی که باشیم فقط آن قصه ای ما را قانع می سازد که با اصولی که پایه های اندیشه های ما را تشکیل می دهد منطبق باشد» پس افسانه های جن و پری از بهترین انواع قصه ها برای بچه ها هستند.

او همچنین این گونه افسانه ها را یکی از بهترین ابزارهای تخلیه و تشفی روانی و مایه ایجاد امنیت خاطر و تعادل شخصیتی در بچه ها می داند:

«به محض آنکه فشارهای درونی کودک بر او چیره شوند (و این موضوعی است که مکرر روی می دهد) تنها چیزی که قادر است به او امید دهد که تا حدی بتواند بر آنها تسلط پیدا کند تجسم بخشیدن به آنهاست، بی آنکه این کار بر وجود او غالب گردد.

... افسانه های جن و پری شخصیتهایی را ارائه می دهند که کودک می تواند رویدادهای ذهنی خود را به گونه ای قابل کنترل در وجود یک شخصیت مجسم سازد یا از شخصیت دیگر، رضایت خاطر مورد نظر را به دست آورد یا خود را با سومی همانند سازد و با چهارمی علاقه های مطلوب را برقرار نماید و غیره؛ به گونه ای که نیازهای او در آن لحظه ایجاب می کنند.

وقتی آرزوهای حاد کودک در وجود فرشته ای مهربان تجسم یافت، و انگیزشهای ویرانگرش در وجود جادوگری پلید، و هراسهایش در وجود گرگی درنده خو، و توقعات وجدانش در وجود خردمندی که در جریان حادثه ای ملاقات نموده، و بحرانیهای خشم رشک آلودش در وجود حیوانی که چشمان رقیبان نفرت انگیزش را با ضربات نوک خود از حدقه بیرون می آورد، آنوقت کودک سرانجام قادر خواهد بود که گرایشهای متضاد خود را منظم سازد؛ و از این هنگام است که کودک هر چه پیش رود کمتر گرفتار گرداب آشفتگی سامان ناپذیر درونی خویش خواهد شد.»

نیز بتلهایم معتقد است که کودکان اغلب خود را در برابر بزرگسالان خوار و زیون می بینند. در مقابل، دسته ای از افسانه ها هستند که قهرمانان آنها بچه هایی هستند که از طرف بزرگترها دست کم گرفته می شوند، اما سرانجام با هوش و زیرکی خود موفق می شوند آنان را وادار به قبول این موضوع کنند که به حسابشان پیاورند. این قبیل افسانه ها از این جهت برای بچه مفیدند که به او اعتماد به نفس و امید می دهند که روزی عقلش از پدر و مادرش بیشتر خواهد شد و جای آنان را خواهد گرفت.

بتلهایم در جایی دیگر، به وجود احساس تعارض با جامعه در

میان برخی از نوجوانان - که بغضاً می‌تواند منجر به عواقب نامطلوب اجتماعی شود و خسارات زیادی به بار آورد - اشاره کرده، آن را ناشی از اشتباه برداشت آنان از تعارض طبیعی شان با پدر و مادر خود و تعمیم آن به همه بزرگسالان می‌داند و می‌گوید: «شاید اگر عده بیشتری از نوجوانان ما در محیط تربیتی افسانه‌های جن و پری پرورش یافته بودند، به طور ناخودآگاه می‌دانستند که کشمکش آنان با همه بزرگسالان (یعنی با «جامعه») نیست بلکه در حقیقت این کشمکش‌های طبیعی تنها میان آنان و پدر و مادر خودشان است. به علاوه، پایان همه افسانه‌های جن و پری به خوبی نشان می‌دهد که هر قدر پدر یا مادر در مواقعی تهدیدگر باشند، در دراز مدت آنکه همیشه برنده است فرزند است و آنکه شکست می‌خورد پدر یا مادر است. فرزند نه تنها بیش از پدر و مادر زنده می‌ماند بلکه بر آنان سبقت می‌گیرد. این باور، وقتی در ناخودآگاه کودک جایگیر شود، به نوجوان، پس از بلوغ، امکان می‌دهد که با وجود همه مشکلات رشد، که دستخوش آنهاست، احساس امنیت کند؛ چرا که به پیروزی نهایی خویش اطمینان دارد.»

وی در بخشی دیگر از کتابش می‌نویسد: «اگر فقط قصه‌های «منطبق با واقع» برای کودک گفته شود (و این بدان معنی است که اینها با قسمتهای مهم واقعیت درون کودک منطبق نمی‌باشند) کودک ممکن است چنین نتیجه بگیرد که بخش عمده واقعیت درونی او مورد قبول پدر و مادر نیست. از این رو، کودکان بسیاری خود را نسبت به حیات درون بیگانه می‌سازند، و در نتیجه، به سوی غنای فکری گام بر نمی‌دارند. پس کودک ممکن است که بعدها، به هنگام نوجوانی که دیگر زیر سلطه عاطفی پدر و مادر قرار ندارد، از جهان خردگرا متنفر شود و تماماً به درون عالم خیال پناه برد؛ گویی در صدد جبران چیزی است که در کودکی از دست داده است. و حتی در سنین بالاتر که فرصت دست دهد، این کار ممکن است به جدایی شدید فرد از واقعیت منجر شود و همه پی آمدهای خطرناک آن را برای فرد و جامعه به همراه آورد، و یا باشدت کمتر، شخص ممکن است در سراسر زندگانی، خفه کردن درون خود را ادامه دهد و هرگز در عالم واقع احساس رضایت کامل نکند؛ چرا که بر اثر بیگانگی با فراگردهای ناخودآگاه، قادر نیست آنها را در راه غنای زندگانی خویش در عالم واقع به کار گیرد. در این صورت، زندگانی دیگر نه «لذت» است و نه «گونه‌ای مزیت عجیب و بی‌همتا». و با چنین جدایی فرد از واقعیت، هر چه در عالم واقع روی دهد قادر به ارضای شایسته نیازهای ناخودآگاه او نخواهد بود، در نتیجه شخص همواره احساس می‌کند که زندگانی اش ناقص است.»<sup>۱۲</sup>

«قصه‌هایی که دقیقاً واقع‌گرا می‌باشند در جهت مخالف تجربه‌های درونی کودک حرکت می‌کنند...» «این گونه قصه‌ها به کودک آگاهی می‌دهند اما مایه نمی‌دهند؛ چنان که متأسفانه در بسیاری از تعلیمات مدرسه‌ای دیده می‌شود. ممنوع ساختن

قصه‌های واقع‌گرا برای کودکان [نیز] به قدر منع افسانه‌های جن و پری ابلهانه است. چرا که برای هر کدام از این دو، در زندگی کودک مکانی مهم وجود دارد»<sup>۱۳</sup>.

«گرفتاری ما در برابر آنچه «ادبیات خوب کودکان» نامیده شده است این است که بسیاری از این قصه‌ها، تخیل کودک را در سطحی که خود کودک به تنهایی به آن رسیده است ثابت نگه می‌دارد. کودکان این قصه‌ها را دوست دارند، اما جز لذت موقت چیزی عایدشان نمی‌شود. کودک با توجه به مسائل حادی که در پیش دارد، از چنین قصه‌هایی نه آرامش می‌یابد نه تسلی؛ بلکه به طور موقت از این مشکلات می‌گریزد»<sup>۱۴</sup>.

«دنیای طفل طبعاً نتیجه تخیل اختراعی اوست. یعنی به حدی ساختگی است که باید آن را به نحوی از انحا مربوط کرد تا کودک به این جهان واقع منتقل شود. علمای آموزش و پرورش، بعدها همین عمل طبیعی فرهنگ، یعنی افسانه‌سازی و قصه‌گویی را، عبارت از پلی دانسته‌اند که دنیای افسانه‌ای و تخیلی طفل را به دنیای واقعی بزرگها مربوط می‌کند؛ و چه بسا که انسان رابه ارزشهای مطلق و ملکات فاضله راهنمایی می‌کند. یعنی انسان را از جهان تخیل، به واقع، و از جهان واقع به جهان کمال مطلوب رهنمون می‌شود»<sup>۱۵</sup>.

برخی دیگر به دلیل آن که هسته مرکزی افسانه‌ها را ارزشهای والای اخلاقی و انسانی تشکیل می‌دهد، و سنین کودکی و نوجوانی سالهایی است که باید در آنها این ارزشها به بچه‌ها منتقل شود، گفتن و نوشتن افسانه‌ها را برای کودکان لازم می‌شمارند. آنان چنین استدلال می‌کنند که «ارزشها، منجمله ارزشهای اخلاقی، همه به وسیله احساس ادراک می‌شوند. کار عقل احساس نیست، بلکه تأیید یا رد نتیجه احساسی و انفعالی است.» و نتیجه می‌گیرند که «افسانه وسیله‌ای است که نتیجه احساسی بسیار دارد. علاوه بر این، چون به وسیله بازی، مقدمات آشنایی با طبیعت و محیط طبیعی فراهم است، باید به وسیله افسانه، مقدمات ادراک ارزشهای اخلاقی را نیز در او فراهم کرد.» و معتقدند: «فرهنگ اقوام و ملل، بدین لحاظ از آزمون بسیار قدیم به افسانه توسط جسته است. بنابراین می‌توان افسانه را طبیعی‌ترین وسیله نفوذ تربیتی دانست.»

آنان می‌گویند: «افسانه از لحاظ اخلاقی دو کار مهم انجام می‌دهد: اول سجایا و خصایل پسندیده را در بچه‌ها پرورش می‌دهد. ثانیاً بچه‌ها را با ارزشهای اخلاقی آشنا می‌کند، تا بعدها عقل نیز آنها را تأیید کند.»

علاوه بر اینها، بتلهایم فایده‌ای دیگر نیز بر افسانه‌های جن و پری برای بچه‌ها مترتب می‌داند؛ و آن، جهت دادن، پرورش و غنی ساختن تخیل کودک به شکلی زیباست:

«ناخودآگاه منبع مواد خام است. مبنایی است که خود (ego)، شخصیت ما را بر روی آن بنا می‌کند. در این مقایسه اگر پیشتر رویم، می‌توان گفت که خیال‌پروریهای ما، منابع طبیعی برای فراهم ساختن این مواد خام و شکل دادن به آنها و



آماده ساختن آنها برای استفاده خود (ego) به منظور بنای شخصیت ما به شمار می‌روند. اگر ما از این منابع طبیعی محروم شویم، زندگانیمان محدود خواهد ماند. بدون خیال پروریهای امید بخش، ما توانایی لازم را برای برخورد با بدبختیهای زندگانی نخواهیم داشت. دوران کودکی زمانی است که این خیال پروریها نیاز به پرورش دارند.

مسلم است که ما خیال پروریهای کودکان خویش را تقویت می‌کنیم؛ به آنان می‌گوییم که هر چه می‌خواهند نقاشی کنند یا قصه‌هایی از پیش خود بسازند. اما هرگاه کودک از میراث تخیلی مشترك (ملی یا بشری) یعنی افسانه‌های جن و پری مردمی تغذیه نشود، از پیش خود نمی‌تواند قصه‌هایی بسازد که به او برای حل مسائل زندگی کمک کنند. قصه‌هایی که کودک از پیش خود ابداع می‌کند فقط بیان آرزوها و دل‌نگرانیهای خودش است. هرگاه کودک فقط به منابع شخصی خویش متکی باشد فقط قادر به تصویر ریزه کاریهایی است که درباره وضع کنونی اوست. چرا که نمی‌تواند بداند به کجا باید برود و چگونه باید برود. اینجاست که افسانه جن و پری، آنچه را که کودک بدان نیاز فراوان دارد فراهم می‌سازد. زیرا با توجه به وضع عاطفی کنونی کودک آغاز می‌شود، و به او نشان می‌دهد که به کجا باید برود و چگونه باید برود. اما افسانه جن و پری، این کار را به طور ضمنی انجام می‌دهد. یعنی به شکل ماده‌ای برای خیال پروری عرضه می‌دارد؛ به طوری که کودک می‌تواند به میل خویش و به وسیله تصاویری از آن بهره‌گیرد که درک مطالبی را که برایش اهمیت دارد آسان می‌سازد.<sup>۱۷</sup>

#### پانوشتها:

۱. زبان رمزی افسانه‌ها، ص ۳۲ (مقدمه مترجم).
۲. همان کتاب (مقدمه مترجم) ص ۲۲.
۳. هاویلند، ویرجینا؛ افسانه‌های بریان در عصر تکنولوژی (از کتاب «سی و نه مقاله»)، ص ۱۰۰.
۴. همان.
۵. همان.
۶. ادبیات از نظر گورگی، ترجمه حسینی‌زاد، ص ۵۰.
- گورگی، جدا از بچه‌ها، معتقد به مفید و لازم بودن مطالعه افسانه‌ها، برای نویسندگان نیز هست: «افسانه‌ها موجب پرورش «نیروی تخیل» یک نویسنده‌اند. آنها به نویسنده می‌آموزند تا مفهوم «تخیلات شاعرانه» را در هنر درک کند. و مهمتر از آن، کمک می‌کنند که زبان مورد نیاز شاعر و گنجینه لغاتش وسعت یابد (با استفاده از لغات زیبای «دهقانی»، «محللی»، یا «واژه‌های من درآوردی» موجود در افسانه‌های عامیانه)» (ص ۳۲ همان).
۷. همان.
۸. نوشتن برای کودکان (از مآخذ ۳)، ص ۸۳.
۹. کاربردهای افسون، ترجمه کاظم شیوارضوی، ص ۷۷.

۱۰. همان؛ ص ۱۰۳.

۱۱. همان؛ ص ۱۴۳.

بتلهایم اگر چه گفتن و نوشتن افسانه‌های جن و پری عامیانه از این دست را توصیه می‌کند؛ اما با نمونه‌های امروزی این قبیل افسانه‌ها که مخلوق ذهن و تخیل نویسندگان امروزی است موافق نیست و آنها را دارای جنبه‌های بدآموز تربیتی می‌داند:

«قصه‌هایی که با واقعیت نزدیکترند و به جای آنکه در کلبه هیزم شکنی فقیر در کنار جنگلی بزرگ آغاز شوند در اطاق نشیمن کودک یا در فضای پشت خانه او آغاز می‌شوند و شخصیت‌های آنها شباهت بسیار با پدر و مادر کودک دارند نه با هیزم شکن‌های بی‌برگ و نوا یا پادشاهان و ملکه‌ها، و به علاوه، این عناصر واقعی را در ماجراهای قصه با یک رشته تدابیر تخیلی و جادویی (آرزو برآور) در می‌آمیزند، جز آنکه کودک را درباره تشخیص میان «واقعی» و «غیر واقعی» گیج کنند کار دیگری انجام نمی‌دهند. اینگونه قصه‌ها که قادر به هماهنگی با واقعیت درون کودک نمی‌باشند گرچه ممکن است که به واقعیت بیرونی وفادار بمانند، فقط شکاف میان تجربه درون و بیرون کودک را فراختر می‌سازند و کودک را نیز از پدر و مادرش دور می‌کنند. چرا که کودک به این احساس می‌رسد که او و پدر و مادرش در دو عالم ذهنی متفاوت زندگی می‌کنند. و اگرچه ممکن است که همه آنها در فضای واقعی نزدیک یکدیگر باشند، از نقطه نظر عاطفی به نظر می‌رسد که گهگاه در قاره‌های متفاوت زندگی می‌کنند.»

او در جایی دیگر از همین کتابش می‌نویسد: «تعدادی از قصه‌های امروز وجود دارد که در آنها کودک از پدر یا مادر خویش لایقتر و هوشمندتر است. و این نه در سرزمینهای خیالی مانند افسانه‌های جن و پری، بلکه در واقعیت هر روزه زندگانی روی می‌دهد. کودک از اینگونه قصه‌ها لذت می‌برد زیرا در مسیر چیزی است که دوست دارد باور کند. اما نتایج نهایی این باور، بی‌اعتدالی نسبت به پدر و مادری است که کودک هنوز ناچار است بر آنها تکیه کند؛ و سرانجام این امر سرخوردگی است. زیرا به خلاف آنچه قصه به او باور می‌دهد، هنوز مدت درازی، پدر و مادر، برتر از او باقی می‌مانند.

هیچ افسانه جن و پری سستی، کودک را از امنیتی که اعتقاد به دانای بودن پدر یا مادر ایجاد می‌کند محروم نمی‌سازد، جز یک مورد مهم؛ و آن هنگامی است که معلوم شود پدر یا مادر، درباره استعدادهای کودک خود در اشتباه بوده است:

در بسیاری از افسانه‌های جن و پری، پدر یا مادر، یکی از کودکان خود را ناچیز می‌شمرد و او را اغلب «ابله» می‌خواند. ولی با پیشرفت تدریجی قصه، او ثابت می‌کند که پدر و مادر در این ارزیابی دچار اشتباه بوده است: در اینجا هم افسانه جن و پری، از نظر روان‌شناسی درست است. زیرا تقریباً هر کودکی بر این اعتقاد است که پدر و مادرش درباره همه چیز از او آگاهترند جز یک مورد؛ و آن این است که نسبت به او نظر خوبی ندارند.» (ص ۱۸۹)

۱۳. همان؛ پانویس صفحه ۴۴۱.

۱۴. همان؛ ص ۱۷۸.

۱۵. همان؛ ص ۱۰۲.

۱۶. هوشیار، محمدباقر؛ افسانه، پلی میان جهان خیال و جهان واقع؛ پیک معلم و خانواده، دوره پنجم؛ سال تحصیلی ۴۷-۴۸؛ شماره ۳؛ ص ۱۰۴.

۱۷. کاربردهای افسون؛ ص ۱۷۲-۱۷۳.

